

از بارون سستی بر سر او کس کز او

من مرغ آتش
بدر راه ز بس رخ بر خورن
درین حورائس نیست ز نراری و آری
من از سبیده های دروغین گزاشتم
کرای

ما مرغ آتشیم

ما مرغ آتشیم
در ما حورائس نیست ز نراری و آری
حاله سبیده های دروغین گزاشتم ایلم

ما مرغ آتشیم
با مال سحر که می فرودان آفتاب
چون آتشین محراب
تا قدرهای سرکس لوح زقانه
تا بگراند که

سرور از می گشتم

ما رخ آرزیم
ما آرزوی خویش
در بگردان کبوتر این دست آلمان
بر شاخ خار جنگل خورشیدی نسیم

ک

ما رخ آرزیم
ما در پیام خویش
با بال کسوف بر در موج ترانه
از شاخ خار جنگل خورشیدی بر زمین

بهر زمینان
بهر زمینان فسون گشته آری
در بند روشنی سینه کار کادرب
بر دراز می کشیم

و ندرت شیر خویش
صد نزدیکان نور
چون کله گان به جانب خورشیدی نسیم

ما رخ آرزیم
در ماهوار این نیست ز سزای دگری
ما از سینه گوی دروغمان گشته ایام

۱۳۶۳
آرش

Handwritten signature and scribbles at the bottom left corner.